**باسمه تعالی**

[کلمهای در مورد مسأله 23: تصویر قلّت زمان در ناحیه تشریک 1](#_Toc30931194)

[ادامه بحث در مسأله 1 2](#_Toc30931195)

[فصل في الدفن‌ 5](#_Toc30931196)

[جهت أوّل: وجوب دفن میّت مسلم 5](#_Toc30931197)

[جهت دوم: تفسیر دفن 5](#_Toc30931198)

**موضوع**: احکام اموات/آداب نماز میّت – دفن میّت / مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم 27/11/1395 – چهارشنبه – ج 87

##### کلمه­ای در مورد مسأله 23­: تصویر قلّت زمان در ناحیه تشریک

دیروز یک مطلبی را به بحث تشریک و قطع، اضافه کردیم و گفتیم که می­شود زمانهایشان با هم مساوی باشند؛ و اضافه کردیم که فرضی را پیدا نکردیم که زمان قطع، بیشتر از تشریک باشد.

بعضی به این نکته التفات پیدا کرده­اند که همیشه وقت قطع، کمتر از وقت تشریک است. و بر کلام مرحوم سیّد، یک تعلقیه­ی توضیحی زده­اند که بنا بر اینکه دعای خاصی را شرط ندانیم، وقت تشریک، کمتر از زمان قطع است. که ما این حرف را هم نفهمیدیم. ایشان به این نتیجه التفات پیدا کرده که نمی­شود وقت قطع، اضافه تر باشد؛ همیشه وقت قطع، کمتر است؛ یا نادراً مساوی هستند.

آنی که جدیداً فکر کردیم، یک فرض برای اینکه زمان قطع، بیشتر از زمان تشریک باشد؛ آنجائی است که نوع دعا فرق بکند. مثلاً میّت دوم مستضعف است؛ و در زمانی که مصلِّی به تکبیر پنجم رسیده است؛ او را آوردند؛ که نسبت به تکبیرات، فرقی بین قطع و تشریک نیست؛ زیرا اگر قطع بکند، باید پنج تکبیر بگوید و اگر ادامه هم بدهد، باید پنج تکبیر بگوید؛ ولی نسبت به ادعیّه، اگر قطع بکند؛ باید بعد از تکبیر چهارم، برای أوّلی، دعای مخصوص مؤمن بخواند، و برای دومی، دعای مخصوص مستضعف را بخواند؛ بخلاف تشریک که دعای مستضعف کفایت می­کند.

خلاصه در جائی که ادعیّه با هم اختلاف دارند، می­توان تصویر کرد که زمان قطع بیشر از زمان تشریک باشد. پس این کلام مرحوم صاحب جواهر که فرموده اگر نسبت به هر دو، خوف داشته باشد؛ باید قلّت زمان را نسبت به قطع و تشریک، ملاحظه بکند؛ هم در ناحیه قطع، فرض قلّت دارد؛ و هم در ناحیه تشریک فرض قلّت دارد.

### ادامه بحث در مسأله 1

اما مسأله محل بحث که اگر چند جنازه را آوردند، در مورد چینش اینها در روایات و کلام علماء، چند کیفیّت آمده است.

یک کیفیّت این است که اول مرد را بگذارند، و بعد زن را بگذارند. که مستفاد از آن، این است که نزدیک بودن به امام، یک نوع احترام است. مضافاً که در بعض روایات که حرّ و عبد را بیان می­کنند؛ می­گویند اول حرّ و بعد عبد را بگذارند. استظهار مرحوم سیّد، درست است که این به مراتب فضل است. لذا تعدّی کرده به جائی که اگر یکی عالم و دیگری جاهل باشد؛ اول عالم را قرار بدهند.

کیفیّت دوم هم که مقتضای جمع بین روایات است؛ یک عدّه از روایات امر می­کند که رجل اول باشد؛ و یک عدّه تجویز می­کند؛ این است که افضل این است که اول مرد باشد. که باید زن را از ورک مرد، شروع بکنید؛ یا مرد دیگر را از ورک أوّلی شروع بکنید.

بعد از اینکه جنازه­ها را به این کیفیّت، قرار دادند، امام جماعت در وسط صف بایستد. این مطلب از موثقه عمار، استفاده می­شود. «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي عَلَى مَيِّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةِ مَوْتَى- كَيْفَ يُصَلِّي عَلَيْهِمْ- قَالَ إِنْ كَانَ ثَلَاثَةً أَوِ اثْنَيْنِ أَوْ عَشَرَةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ- فَلْيُصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً وَاحِدَةً- يُكَبِّرُ عَلَيْهِمْ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ كَمَا يُصَلِّي عَلَى مَيِّتٍ وَاحِدٍ- وَ قَدْ صَلَّى عَلَيْهِمْ جَمِيعاً يَضَعُ مَيِّتاً وَاحِداً- ثُمَّ يَجْعَلُ الْآخَرَ إِلَى أَلْيَةِ الْأَوَّلِ- ثُمَّ يَجْعَلُ رَأْسَ الثَّالِثِ إِلَى أَلْيَةِ الثَّانِي شِبْهَ الْمُدَرَّجِ- حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُمْ كُلِّهِمْ مَا كَانُوا- فَإِذَا سَوَّاهُمْ هَكَذَا قَامَ فِي الْوَسَطِ فَكَبَّرَ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ- يَفْعَلُ كَمَا يَفْعَلُ إِذَا صَلَّى عَلَى مَيِّتٍ وَاحِدٍ- سُئِلَ فَإِنْ كَانَ الْمَوْتَى رِجَالًا وَ نِسَاءً- قَالَ يَبْدَأُ بِالرِّجَالِ فَيَجْعَلُ رَأْسَ الثَّانِي إِلَى أَلْيَةِ الْأَوَّلِ حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الرِّجَالِ كُلِّهِمْ- ثُمَّ يَجْعَلُ رَأْسَ الْمَرْأَةِ إِلَى أَلْيَةِ الرَّجُلِ الْأَخِيرِ- ثُمَّ يَجْعَلُ رَأْسَ الْمَرْأَةِ الْأُخْرَى إِلَى أَلْيَةِ الْمَرْأَةِ الْأُولَى- حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُمْ كُلِّهِمْ- فَإِذَا سَوَّى هَكَذَا قَامَ فِي الْوَسَطِ وَسَطَ الرِّجَالِ- فَكَبَّرَ وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ كَمَا يُصَلِّي عَلَى مَيِّتٍ وَاحِدٍ الْحَدِيثَ».[[1]](#footnote-1)

مرحوم صاحب حدائق،[[2]](#footnote-2) نسبت به اینکه امام جماعت در وسط بایستد، اشکال کرده است. فرموده اینکه در وسط می­ایستد، اگر بخواهد به سنّت عمل بکند؛ باید نزدیک جنازه برود؛ در نتیجه یک عدّه از این میّتها، خلف امام قرار می­گیرند؛ و اگر بخواهد سنّت را مراعات نکند؛ و دور بایستد؛ تا میّتها در جلو و یسار و یمین او قرار بگیرند؛ این خلاف سنّت است. و این یک اشکالی است بر موثقه عمار؛ که می­گوید ندیدم کسی این اشکال را بکند.

مرحوم همدانی از صاحب حدائق، جواب داده که این، اجتهاد در مقابل نصّ است. وقتی روایت عمار، اجازه می­دهد؛ و اطلاق دارد که در کجا بایستد؛ این اشکال در مقابل نصّ است. لذا به این بیان، فرمایش صاحب حدائق را کنار گذاشته است.

و لکن می­شود از صاحب حدائق دفاع کرد؛ که ایشان می­گوید این روایت عمار است، و با توجه به اضطرابی که در روایات عمار هست؛ این روایت با آن قواعدی که در جاهای دیگر به ما گفته­اند، سازگاری ندارد. مرحوم صاحب حدائق به نصّ، اشکال کرده است؛ نه اینکه اجتهاد در مقابل نصّ بکند.

لذا بهتر است که به صاحب حدائق جواب بدهیم که این، خلاف سنّت نیست. ما یک دلیل واضحی نداشتیم که برای ما معنی بکند که میّت باید قُدّام مصلِّی باشد. یک عبارتی از مرحوم صدوق بود، که اگر ثابت هم باشد، مستحب است نه واجب. ما نه یک دلیل واضح بر سنّت داریم؛ و نه بر قدّام به این معنی؛ لذا می­گوئیم موثقه عمار خلاف نصّ و قاعده آخر نیست. هر دو شقّش، خلاف نیست. اما اینکه اگر امام جماعت، دور باشد، خلاف نیست؛ چون اگر روایت قدّام درست باشد، در جائی است که یک میّت باشد؛ نه آنجائی که چند میّت باشند. و اما اینکه می­گوید اگر نزدیک برود، جنازه­ها خلفش قرار می­گیرند؛ می­گوئیم دلیلی نداریم که خَلف به این معنی، مضرّ باشد. مهم این است که جنازه­ها در جهت یمین و یسار مصلّی باشند؛ و چون اینها متصلّ به هم هستند؛ می­گوئیم مشکلی ندارد.

چون دلیل واضحی بر خلاف موثقه عمار نداریم؛ نمی­توان از موثقه عمار، رفع ید کرد. لذا این فرمایش صاحب حدائق، وجهی ندارد.

در مواردی که می­خواهد یک نماز بر جنازه مرد و زن، بخواند؛ راجع به اینکه جنازه مرد نزدیکتر به مصلّی باشد؛ روایات زیادی وجود دارد. فقط یک روایت که قبلاً وعده­اش داده بودیم؛ متذکّر می­شویم؛ و آن روایت عبید الله حلبی است. «وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ يُصَلَّى عَلَيْهِمَا- قَالَ يَكُونُ الرَّجُلُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَرْأَةِ مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ- فَيَكُونُ رَأْسُ الْمَرْأَةِ عِنْدَ وَرِكَيِ الرَّجُلِ مِمَّا يَلِي يَسَارَهُ- وَ يَكُونُ رَأْسُهَا أَيْضاً مِمَّا يَلِي يَسَارَ الْإِمَامِ- وَ رَأْسُ الرَّجُلِ مِمَّا يَلِي يَمِينَ الْإِمَامِ».[[3]](#footnote-3)

مرحوم صاحب حدائق[[4]](#footnote-4) ادّعا کرده است که این روایت، معارض آن روایاتی است که می­گوید اول مرد و بعد زن را قرار دهید؛ به گونه­ای که مرد، نزدیکتر به مصلِّی باشد. این روایت جواز را می­گوید و آن روایات را بر أفضلیّت حمل می­کنیم.

و لکن ادّعای ما این است که این روایت هم مثل همان روایات می­گوید که اول مرد و بعد زن را قرار بدهید. ما «مما یلی القبله» را به مرأه می­زنیم؛ یعنی پشت سر زن، قبله است؛ و مرد را جلوی زن می­گذاریم که در این صورت، مرد نزدیک امام جماعت می­شود. یعنی از آن مکانی که زن رو به قبله است؛ مرد را جلوی زن بگذار، تا به مصلِّی، نزدیک بشود. چون برای «بین یدی المرأة» دو احتمال وجود دارد می­گوید «مما یلی القبله». فیکون رأس المرأة در اینجا باز یسار رجل را ملاک قرار داده است، زن را که قرار می­دهند، وصل به یمین رجل است.[[5]](#footnote-5) اگر بنا بود اول زن باشد، از اول سر زن یلی یسار امام. در حالی که اول می­گوید اول یلی یسار رجل و بعد می­گوید «وَ يَكُونُ رَأْسُهَا أَيْضاً مِمَّا يَلِي يَسَارَ الْإِمَامِ»، پس معلوم می­شود که بین این زن و امام، فاصله است.

مرحوم سیّد در ادامه فرموده که بعد از تکبیر چهارم، مراعات ضمائر بشود. «و يراعي في الدعاء لهم بعد التكبير الرابع تثنية الضمير أو جمعه و تذكيره و تأنيثه و يجوز التذكير في الجميع بلحاظ لفظ الميت كما أنه يجوز التأنيث بلحاظ الجنازة»؛ قبلاً در این مورد صحبت شد.

(بحث در مورد نماز میّت، به پایان رسید؛ بحث بعدی در مورد دفن میّت است)

# فصل في الدفن‌

يجب كفاية دفن الميت بمعنى مواراته في الأرض بحيث يؤمن على جسده من السباع و من إيذاء ريحه للناس و لا يجوز وضعه في بناء أو في تابوت و لو من حجر بحيث يؤمن من الأمرين مع القدرة على الدفن تحت الأرض نعم مع عدم الإمكان لا بأس بهما و الأقوى كفاية مجرد المواراة في الأرض بحيث يؤمن من الأمرين من جهة عدم وجود السباع أو عدم وجود الإنسان هناك لكن الأحوط كون الحفيرة على الوجه المذكور و إن كان الأمن حاصلا بدونه.[[6]](#footnote-6)‌

## جهت أوّل: وجوب دفن میّت مسلم

اینکه مرحوم سیّد فرموده «یجب کفایة دفن المیّت»، اجماع بین مسلمین است که باید مسلمان را دفن کرد؛ و روایات زیادی داریم که امر به دفن کرده است. مثلاً روایات باب 14، أبواب غسل میّت،[[7]](#footnote-7) که در مورد در شهید وارد شده است؛ و روایات باب 12، که در مورد سقط است.[[8]](#footnote-8) و همچنین از روایات باب 28؛ و روایات باب 32؛ و روایات باب 36، أبواب صلاة الجنازه، این مطلب را می­توان استفاده کرد. حتّی در مورد شخصی که در دریا از دنیا رفته است؛ فرموده چیز سنگینی به جنازه ببندید، و او را در دریا بیندازید، تا اینکه ما یدرک من الدفن، محقّق بشود. اینکه دفن واجب است، از مسلّمات دین است؛ و روایات متظافره دارد.

اما اینکه آیا دفن، واجب کفایة بر همه است، یا اینکه فقط بر أولیاء میّت، واجب است؛ در بحث غسل گذشت که بعضی فقط تجهیز میّت را بر أولیاء، واجب می­دانستند. که ما گفتیم وجهی ندارد.

## جهت دوم: تفسیر دفن

جهت دوم در مورد تفسیر دفن است؛ که محقِّق دفن چیست. مرحوم سیّد فرموده «بمعنی مواراته فی الأرض»، باید زمین را حفر بکنند، و او را موارات بکنند. بحیث که جسدش از سباع حفظ شود؛ و همچنین بوی میّت، مردم را أذیت نکند؛ ظاهرش این است که این امور، در معنای دفن، افتاده است؛ و این معنی، مقوِّم دفن است.

بحث در این است که مقوِّم دفن چیست؟ اینکه در معنای دفن، موارات و پنهان کردن خوابیده است؛ این مقدارش قطعی است. اصل موارات و پنهان شدن و تستّر، بلا کلامٍ، مقوِّم دفن است. کلام در دو خصوصیّت دیگر است.

خصوصیّت أوّل: آیا لازم است که زمین را حفر بکنند؛ و جنازه را داخل زمین دفن بکنند؛ یا اینکه اگر همین طور جنازه را روی زمین بگذارند، و بر روی آن خاک بریزند، کفایت می­کند؟ آیا عنوان دفن، متوقّف بر این است که در زمین باشد؛ و علی الأرض کافی نیست؟ در ذهن ما بعید نیست که مستفاد از عنوان دفن، این است که جنازه را در حفیره بگذارند. در آیه شریفه «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»،[[9]](#footnote-9) مراد این است که باید دفن شود. بعید نیست که در دفن، جعل فی الحفره، خوابیده باشد. در روایت محمد بن أسلم، فرموده «فَلْيَحْفِرُوا قَبْرَهُ وَ يَضَعُوهُ فِي لَحْدِهِ».[[10]](#footnote-10) از این جمله، معلوم می­شود که قبر، یک امر حفری است. و اگر شک هم بکنیم، همین جور است. چون در موارد شک در تحقّق عنوان، باید احتیاط کرد. (الإشتغال الیقینی یستدعی الفراغ الیقینی). ظاهراً در خصوصیّت اُولی، کسی اختلاف ندارد؛ و لو یک عبارتی از صاحب جواهر، موهم این است که این هم گیر دارد.

خصوصیّت دوم: آیا غیر از اینکه باید از انظار، پنهان شود، لازم است که از خطر سباع، پنهان شود؛ و همچنین آیا لازم است که به گونه­ای دفن شود که بوی او مردم را أذیّت نکند؛ یا اینکه مجرّد پنهان کردن جنازه، کفایت می­کند؟

مرحوم سیّد فرموده علاوه از اینکه باید جنازه را از انظار پنهان کرد، باید سباع، محفوظ بماند؛ و بوی او مردم را إذیّت نکند. این است که فرموده در معنای قبر، موارات مطلقه افتاده است. اگر در معرض سباع و بو است، وقتی صدق می­کند که شما این را دفن و موارات کردید، که از این جهات ثلاثه دفن شود.

و در تنقیح[[11]](#footnote-11) فرموده حدّ أقل باید زمین را به اندازه یک متر بکَنند. اما اگر در یک جائی که سبعی در کار نیست؛ و آدمی­زادی هم نیست که بوی میّت او را اذیّت بکند؛ موارات به نحو مطلق به همین است که از انظار پوشیده بشود؛ چون آن دو تای دیگر که محقَّق است. إقبار کردن، به موارات از این سه جهت است؛ که یختلف باختلاف مصادیقش؛ منتهی در جائی که آدم و سبعی در کار نیست؛ همین که موارات از انظار محقّق شود، موارات از آن دو جهت هم هست. ایشان قائل شده که قوام قبر کردن، به این است که موارات از این جهات ثلاثه محقّق بشود؛ که یختلف باختلاف الموارد.

مرحوم صاحب جواهر گفته که فقط موارات از انظار، کفایت می­کند.

1. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 125، باب 32، أبواب صلاة الجنازه، ح 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. - الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج‌10، ص: 438 (و كيف كان فعندي في العمل برواية عمار إشكال، فإنه متى طال الصف و قام الإمام في وسط الرجال فان قرب الإمام إلى الجنازة التي يقوم بحذائها كما هو السنة في الصلاة على الجنازة لزم تأخر ميمنة الصف خلفه و ان بعد على وجه تكون الميمنة قدامه لزم خلاف السنة في الصلاة. و لم أر من تعرض لهذا الإشكال في هذا المجال. و الله العالم). [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 127، باب 32، أبواب صلاة الجنازة، ح 7. [↑](#footnote-ref-3)
4. - الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج‌10، ص: 436 (فإن هذا الخبر كما ترى ظاهر بل صريح في خلاف الصورة المتقدمة، و لا طريق الى الجمع بينه و بين ما قدمناه من الأخبار إلا بالقول بالتخيير كما هو ظاهر الشيخ في الاستبصار). [↑](#footnote-ref-4)
5. - أقول: و فیه: با توجه به اینکه فرموده زن را به گونه­ای قرار بدهید که در طرف یسار مرد قرار بگیرد؛ و از طرفی باید میّت را به گونه­ای بگذارند که طرف یسارش رو به قبله باشد؛ در نتیجه طرف یسار مرد رو به قبله است؛ و طرف یمین مرد به طرف امام جماعت است؛ و وقتی زن را در طرف یسار مرد قرار می­دهند؛ بین مرد و امام، فاصله می­شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. - العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج‌1، ص: 436. [↑](#footnote-ref-6)
7. - وسائل الشيعة؛ ج‌2، صص: 511 - 506 (بَابُ أَحْكَامِ الشَّهِيدِ وَ وُجُوبِ تَغْسِيلِ كُلِّ مَيِّتٍ مُسْلِمٍ سِوَاهُ‌). [↑](#footnote-ref-7)
8. - وسائل الشيعة؛ ج‌2، صص: 503 – 501 (بَابُ أَنَّ السِّقْطَ إِذَا تَمَّ لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ غُسِّلَ وَ إِنْ تَمَّ لَهُ سِتَّةُ أَشْهُرٍ فَصَاعِداً فَحُكْمُهُ حُكْمُ غَيْرِهِ مِنَ الْأَمْوَاتِ‌). [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره طه، آیه 55. [↑](#footnote-ref-9)
10. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 132، باب 36، أبواب صلاة الجنازة، ح 2. «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (علیه السلام) قَوْمٌ كُسِرَ بِهِمْ فِي بَحْرٍ- فَخَرَجُوا يَمْشُونَ عَلَى الشَّطِّ- فَإِذَا هُمْ بِرَجُلٍ مَيِّتٍ عُرْيَانٍ- وَ الْقَوْمُ لَيْسَ عَلَيْهِمْ إِلَّا مَنَادِيلُ مُتَّزِرِينَ بِهَا- وَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ فَضْلُ ثَوْبٍ يُوَارُونَ الرَّجُلَ- فَكَيْفَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ هُوَ عُرْيَانٌ فَقَالَ- إِذَا لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى ثَوْبٍ يُوَارُونَ بِهِ عَوْرَتَهُ- فَلْيَحْفِرُوا قَبْرَهُ وَ يَضَعُوهُ فِي لَحْدِهِ- يُوَارُونَ عَوْرَتَهُ بِلَبِنٍ أَوْ أَحْجَارٍ أَوْ تُرَابٍ- ثُمَّ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يُوَارُونَهُ فِي قَبْرِهِ- قُلْتُ وَ لَا يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَدْفُونٌ بَعْدَ مَا يُدْفَنُ قَالَ لَا- لَوْ جَازَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ لَجَازَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلّی الله علیه و آله و سلّم)- فَلَا يُصَلَّى عَلَى الْمَدْفُونِ وَ لَا عَلَى الْعُرْيَانِ». [↑](#footnote-ref-10)
11. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، صص: 294 – 293 (الثانية: في مقدار الحفر. الدّفن و الإقبار الواردان في الأخبار بمعنى واحد، و المراد منهما مواراة الميِّت على وجه الإطلاق، فإنه إذا حفر بمقدار شبر و جعل عليه التراب بهذا المقدار أو بمقدار شبرين و إن كان يستر جسد الميِّت إلّا أنه ستر و مواراة من جهة النظر فقط، و ليس ستراً و مواراة من جهة انتشار رائحته و أكل السباع إياه. و الظاهر‌ من الدّفن و الإقبار هو المواراة المطلقة من جميع الجهات، و هذا لا يتحقق إلّا بحفر الأرض مقدار متر أو مترين على اختلاف الأراضي. فما ذكره صاحب الجواهر (قدس سره) من أنه لا دليل على لزوم الحفر بذلك المقدار بل اللازم هو مطلق المواراة الصادق على ما إذا كان الحفر بمقدار شبر واحد مما لا يمكن المساعدة عليه، فان المعتبر هو المواراة المطلقة لا مطلق المواراة، فقد أُخذ في مفهومها الحفر بمقدار يستر بدن الميِّت من حيث النظر و انتشار الرائحة و أكل السبع، و هذا لا يحصل إلّا بحفر مقدار متر أو مترين و نحو ذلك). [↑](#footnote-ref-11)